

1427
/ 3

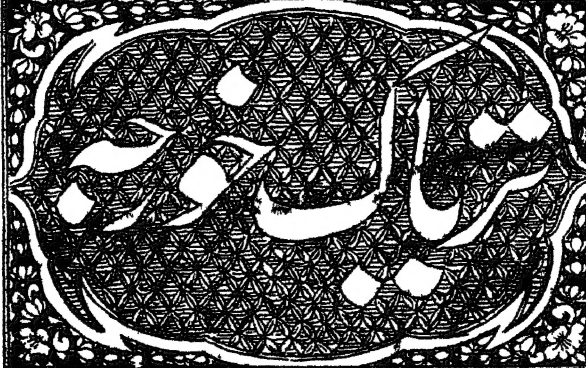
شکرت که این رساله نادره الوجود و عهد بنندگان عالیشان طواف ابرار و ذکایا بر جنت حین
 قریب جالس علی بن ابی طالب است بهر چه کشف کشته ملک اوده دایم قبا به تصنیف شد تا بوسیله آن جان نرفته
 بسیاری از طوس و محبت تامله باز رجوع به ترغاک خود کند و آن حیات یافته بقیه عمر خود را بدعا و فرید دولت
 و اقبال این عالم کیمیم بسر برد و علت ایجابیه اجتماع این نسخه محض وجود با وجود خدام و الامتاهم آن صاحب
 عالیشان است که ادنی متوسل این جناب این منوروی الملک عبدالمعظم نصرالله خان است خو جوی عفا عنه
 و تقوی که شب روز بر قافه برایار شتو فست و بطلح خلایق لوف نام این تریاک خور حجت

که مشهورت خود با لطافت حاکم فی الاحسان اسم تریاق عراق و از اوراق روزگار شود
 و هر کس بهر جا همین تریاک خور در سجده خدایتعالی این استقبال نظر خاص عالم دانه و در شرف
 و نماند قطعه تاریخ از طبع رسا جناب محمد بشیر الدین صاحب متخلص شاکر کاکا

| | | | |
|---|--|---|---|
| مولوی عبدالمعظم پاک دل خواهت داد در علم جدید | خان عالیشان امیری اوفای در علاج زهرهای مارا | نقطه نصرالله خان افشارت بعد چندین تجربه در طبع | از سود خورجه تادار بار کرد تا لطف لطیف جان فرا |
| سال طبع این کتاب افزون | گفت این کتاب افزون | گفت این کتاب افزون | گفت این کتاب افزون |

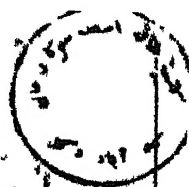
اقراء باسم ربك الذي خلق

واضح ہو کہ بغیر اجازت ہستم مطبع ہذا کے اور کوئی
صاحب قصد چاہے اس کتاب کا فقرہ موین



تاریخ ساتویں ذیقعدہ ۱۲۹۹ ہجری باہتمام خاکسار جہاں
محمد وجاہت علی خان ہستم اخبار عالم

مطبع دارالعلوم میرٹھ شعبہ مطبع نورالابصار میرٹھ



| | |
|--------|---------------|
| ۱۵۰۳۶ | دوازدهمین جلد |
| ح ۱۲۶۴ | فصل نمبر |
| ۲ ف | کتاب نمبر |

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی من فیہ البرکات و السلام
تصانیف خان غوری احمدی خوشنویس است در تالیفی که بمیای راه را حکان اوده بهاراج صاحب
عالیگاه جناب رند سرسنگ بهادر والی پور تلمذ و نویدی و غیره در علاقه بهر اینج بود تا بمطالعه آن کمالی
نفع رسد و یادگار گذرندگان و باعث تذکار خدام و الامتقام جناب ممدوح باشد و یقین که الی پوینا
بها صاحب علمی و زیاب بر تفصیل کتابی نوشته باشد

سبب تالیف این کیفیت حیات و مختصری از احوال رسول شاه صاحب مرحوم که منقسم اند

دستنی است که فقیر تقریب ملازمت در علاقه نویدی و غیره ضلع بهر اینج همراه لشکر جناب مبارک صاحب
بهادر ممدوح بود و در لشکر یان ایشان بار رسول شاه صاحب درویشی که در بارگیری و علاج مارگزیده
خدمت امتثال ملازم بهاراج صاحب بهادر موصوف از دوست بوده اند صحبت فقیر بهرسم رسیده
بفطر اطاف هر چه درین فن بر فقیر ریختند داعی خیر بنام سپرده لیکن بدو از آن بشومی قسمت
مارگزیدگان نشان ندادند و بعد خدی روانه دطن خود که جانند مرست شدند و ششم ماه
سالیکه نزد دو صد و هفتاد و هشت هجری رحمت حق پیوستند و انالله و انالیه را بحول مدفن

را که شته معلوم میشود بزرگ سفید رنگی هم سیاه میشود و تخمها در یک دو تولد آمیخته نیز غم طلا کنند که بقدر
 مندل خواهد شد بفضل الشافی تعبده دو اوقه چهارم را که کشته بزرگ سیاهی را
 معلوم شود بقدر ضرورت در یک تولد که آمیخته نیز غم صبح در شام مانده باشد و اگر پیشانی
 خواب آید در شکم سوزی بود و یا خون جاری گردد و در افرج خیم را که از کشته سفید رنگ
 از یک شته تا دو شته گرفته در سه غوا در آب کوبی بسته بخوانند و مع نمایند و با آب شیش کشه سرفه در
 که تواند نبوشاند اگر قوی یا سهبال بود یا نهین قدر دوازده کور را بخوانند و بر آن شیر بخوانند اگر باز
 قوی و سهبال شود پس از یک یا سه بطور مذکور بقدر مسطر یا دوازده کور بدین نامه روز و شب هر نقطه مسافه
 نوشانده باشند صبح و شام سه بار روز و شب در آب کوبی نمک بوشید و بی پنجه روز و شب گاو یا
 سکا از بزرگ یک یا دو آمیخته با شش روز بدیند اما شیر نیز نوشانیده باشند آفتوس صدر را فوس
 که شاه صاحب رحم حقیقت دوازده کور بزرگ کشت نفرمودند شاید که بر خود را که محمد شاه نام دارد یا
 خاقان خود را نشان داده باشند اما میفرمودند که در ملک در کن شاکردی گذارشته ام که درین وقت
 او را کامل کرده ام و او را جیم شریف نامی و سورت نام آوراست و اداین جمله و هدیه را بکند
 چون این نسخ محروم ماندم بنظر ناقص ماندن کتاب از دیگر استادان تحقیق کرده نسخ محرمه با خط کتاب
 می نگارم خدای تعالی شافی است اگر کسی از نسخ شاه صاحب مغفور هم سر با خط کتاب مخفی نماید
 کتاب کامل گردد و اجاز خدای قدیر یابد خلاصه چگونگی استاد ایشان
 نام استاد ایشان محبوبه صاحب است که حتی صابری رضی الله عنه بوده اند اکثر شهر و صحن
 یا جیم شریف تشریف میباشند وضع درویشانه و لباس صوفیانه میباشند در اعمال درویشی و فقیه
 بیکانه آفاق عظیم المثال بوده اند بلعلاج اعیان موتی که بگزیدن همیشه سیمای میفرمودند بران نیز از خاطر
 سلامت روح و ایمان بخشیدند و از ملازمت که عبارت از موت است بجهت رسانیدن قدس سرنا شمع
 چندین فنون شیخ تیز دینیم ترنس در رات بدل رسان که همین شرب است بوس
 تسبیح بر آتش از زیر بعض مار آتشی بطریق انخوفج
 بر شیا باید شد و باید دست که بر آتش که آتش دوزخ میگزرد اگر زنده می ماند کوزه پخت میگردد
 و بر سینه و چهره اش داغهای سیاه میشوند و با خرمیلا برشته میگردد و اگر پیشتر امیگزرد و زنده بماند
 بدش کز و سیرد و در اصل مسوع و جمع و درم عارض میشود و اگر نگردد بر هوا بر آتش میگزرد

ساده
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

زنده میماند بطرف گزیده اش بهر مفضل در دیار میگردد و در تمام بدن خنک میماند
 که ریح در بدن ناشی میشود و باخروج اسهال خونی عارض میگردد و هنگام سیدین موت ایهال
 و خیر لاقی میشود و قریب موت قدری خون از دانهش می براید و بعد باز زده آفتاب خون بخیر که ایهال
 موفقه خارج میشود و میبرد و اگر سنگی میگذرد و گزیده زنده میماند در عروق گلوش خشکی پیدای میشود
 و انواع بیماری از او لازم میگردد و چون دست بر بدنش میماند خاک لای از بدنش جدا میگردد
 بعد آن نیم ماه تب رقی عارض میشود و پس از طعام خوردن تب زیاده میگردد و در روز پیش از
 فروزن عروق گلوش گذر بر می آید و آوازش کم میشود و قریب مردن میدانند که شب تاریک
 است و غبار و سوار بسیار جاری است و میوز در میان عارضه سیمیر و نجار هم پس از مردنش
 مفارقت نمیکند تا دیر بدنش گرم زیاده میماند و اگر گردن می تلیا میگذرد و گزیده اش زنده
 میماند خون از همه ریه های بدن او جاری میگردد پس اگر در او کامل علاج نشد بموسم گرم
 تشنج عارض میشود و بموسم رافال عارض میگردد و بهر جانب زنده باشد و در وضع زیاده شود
 میگردد اگر دوارش با صاحب مرحوم تا چهل روز کند سلامت ماند و بیاری نمود کند و رتبه باز عارضی
 و واضح بود که در عیال تمام بموسم بهار با بصر در مرضی عارض میگردد و هم از جماع و غصه و خوردن گوشت
 و ماهی با بصر بیمار خواهد شد و تفصیل عروض هر یک بیماری مقابل کیفیت هر یک از بستر شده
 نکته مار گزیده را چون نور از چشمانش رفت لا علاج می شود گویم الا ما شاء الله تعالی
 شاه صاحب مرحوم میفرمودند که هنگام بیماری شاگردش می شاه درویش بهوشیار پور
 بود شوق مار گیری در سر داشت باری در فوج بهوشیار پور باری برآمد فقیر و حمار خود را برد و بر
 دینش رفتیم و رسید حالش رسیدیم و او را دیدیم گفتیم رفیق را که با بگیر و گفت که شما بگرد باز
 گفتش که بگیر مار را باز همان خواهم داد که سیده بود تکیه بر حق نموده بسم الله گفتیم و مار را گرفت
 در برتن انداختیم پس گفتش که مار را از طرف بیرون آستان جل رسیده طرف را برد و گردید
 و دست را بر او انداخته که فوراً گزیده او روی که میداشت همانوقت خورد و قدری از آن بزخم مایند
 اما سودی نداد نگاهش کم شد و چشمانش برگردیدند و مرد فقط

فهرست اقسام مار مع نام و حلیه تعریف بعد از نو
 اگر چه مار انواع بسیار دارد اما بسبب صفت شاخصه مخرج عین

و در خورجه هم کوفت دیده است **ششم هپول تپاس** یعنی بار فارسی مخلوط نقطه بها بوز و سکون
 و او معروف و لام موقوف و فتح بار فارسی و تا و قشمت مقصود بافت پوسته پسین جمله موقوفه قسم دوم از
 مشعل است لایت بزرگ سیاه گویک سفید برشت دارد و میان گل سیاهی باشد رنگه دوم سفید گل ظاهراً بشوند چون
 دم میگردد غایب میشوند و چون میگردد گزیده اش در شش بل میرود اما اول تا نیا می شود و در در شش هم معده پیدا میگردد
 طولش سه دست میشود و در علاقه بیکواره بسیار یافته میشود و هضم یدرم نفخ بار فارسی و دال جمله مقصود
 و نیم زده این قسم سوم از مشعل است و آن باری است سفید رنگ گندم کون نفخ دار بطول از یک لایت تا
 یک گز بود و این گلان بسیار گنده باشد و گزیده اش در بخت دوم میرود و بتدریج سابق تا نیا می شود و در شش آن در
 هم میکند در علاقه بهر ریح بسیار یافته میشود **ششم بلد یا ریح تپاس** یعنی بار بوز و سکون لام و کس
 دال جمله مقصود یا ریحانی باقی الف و فتح را و جمله مقصود اتصال الف و جیم موقوفه و فتح بار موحده و سکون یا ر
 تحتانیه بجز کسین جمله موقوفه این قسم چهارم از مشعل است و آن باری است کفیه دارد در رنگ بر سرش بجا
 هر دو کفیه گل سفید دارد و در چشم هم حلقه نند دارد بطول دست گزیده اش بعد از ساعت میرود باوصاف
 در دند کوره بهر جای یافته میشود و اظلم است نیم دو و میان ریح تپاس یعنی دال جمله و او زده معروفه و دال جمله و بار
 بوز موقوفان و یا تحتانیه مقصود بافت مقصود تحقیق ریح تپاس با لگدشت این قسم پنجم از مشعل است و آن باری
 کفیه دار سفید رنگ بجز کفیه دار و بی و هر دو کفیه گل سفید بود چون کفیه را می کشد ظاهر میشود بطول دو نیم دست می کشد
 و گزیده اش بل ریح ساعت میرود این قسم در علاقه بهر ریح بسیار است و نیم تا نیا یعنی نفخ موقوفه
 با اتصال الف یعنی فونی فتم بار موحده متصله الف و فتح بار موحده و سکون فون کسینه پسین جمله و یا تحتانیه زده
 معروفه این قسم ششم از مشعل است و آن باری است کفیه دار بجز کسین می کشد بر دو جانب گل سفید کفیه دار و بی
 کفیه دار سیاه در گل دارد چنانکه کس کفیه می کشد بطول دو نیم دست باشد و گزیده آن نیم ساعت زنده می ماند پس
 میرود در علاقه بهر ریح و هم در نجابت یافته می شود باز و نیم هپول یعنی یعنی بار فارسی اتصال نقطه بها بوز و سکون
 سکون و او معروفه و فتح لام باخر الف مقصود و تحقیق تپاس با لگدشت از آنجا این بار نیم مقصود از مشعل است و آن
 است کفیه دار بجز کسین بود بر سر بر دو جانب گل سفید دارد و در کفیه گل سیاه بر دو جانب دارد بطول یک و نیم گز در
 نجابت بجا این نجابت نیم دست بود و گزیده اش بجز ریح میرود و از و نیم کفیه کاف عربیه تیره کاف عربیه تیره کاف عربیه تیره
 و سکون و جمله نند این قسم ششم از مشعل است و آن باری است کفیه دار رنگ سیاه بجز کسین گل سفید دارد و بجز حبال ریح نیم
 و بجز در شش گل نمیشد و اگر سیاه گلانی می باشد در رازی و نیم گز در بهر ریح و پنجاب در کفیه کاف عربیه تیره کاف عربیه تیره
 گزیده آن اگر دندان کل آن نرسیده باشد تا نیم دست میرود آخر این باشد که در این خاصه بهر شش یافته می شود و کفیه دار باشد

در شهر ارج پشاره و در پنجاب پهنه زمینهاست چه بن بویشت در سندی کفچه مار را بنیامند که میزد
 گاو گرسنه بفتح کاف فارسی و ضم زیمزه و و او معروفه و ک کاف فارسی و را بهله مفتوحه
 بالحق الف و باخر سین بهله معروفه تا ریت کفچه و از رنگ سرخ زرد نما و حلقه ریشمانش زرد و خطوط
 سبزه سم گاو کفچه و سین و گردن سیدار و فرق میان زرماده آنکه ماده کفچه خورد دارد و زرا کفچه طویل
 و غرض زیاده از آن میشود و بدرازی بر دست میشود بعد ربع ساعت گزیده میش جان بحق می شود و
 ناسیا هم میگردد این مار هم زیر میخت یافته می شود فکته بر ماری که در سوراخ میخزد بر آوردنش سخت
 شکل و دشوار میگردد پس اگر چیزی گرم برشت او را ساند خورامی بر آید چهار دم همچون مار که
 بضم میم و تشدید میم خیم فارسی اتصال مار بوز و او مجهوله زده بخون معروفه و شیخ و او
 بالفت و فتح لام بهار بوز زوده ماری است که سببت دراز بر دو طرف نزد گوش دارد و در او میگرداند
 کفچه دارد اما کم رنگش برنگ زمین و یک گز یا و بالا دراز است دارد و حلقه کونده و بهر لرج بسیار
 یافته می شود و گزیده میش تا بهفت نفس که دم بود زنده میباشد و بز جاکه آدم را می باید تشنه گزد
 و اگر گرسنه می باشد با ضرر و عجب مردم را نمیگذارد و تشنه اش را اگر در دغنی تلخ شرف سوخته بر ناسود
 نهند چندانکه گنده باشد بصحت و انزال میرسد و مجبه را فارسی سببت نماند و علامت فاعلیت
 است یعنی با یک سببت دارد و در کفچه ر که بفتح سین بهله و سکون فون و کاف عجمی معروف
 و ضم جیم فارسی و و او معروف زده و را بهله معروفه تا ریت سیاه که برشت کلهای سفید دارد
 ستر آدم را سندی آنرا کیت بفتح کاف عربی و فتح لام بهله و سکون یا مجهوله و تا قوقاتی معروف
 و کال کنذیف هم نامند بفتح کاف عربی بالفت و لام معروف و فتح کاف فارسی و سکون فون فتح
 دال سندی و سکون یا و تا قشرت معروف و این پنج نوع باشد این تفصیل یا نر و یا
 تیل یا کبسته تا قشرت و مای مجهوله و کلام و فتح یا تختانی با اتصال الف باخر این قسم اول از سگوست
 و آن ریت که در دو حلقه سفید و یک حلقه کلال سیاه کشاده برشت دارد و چرخه حلقه
 است و کفچه ندارد بلکه سرش گرد و در چون میگز و در پس گزیده او نیمه در و گلوی آن خف
 می شود باین جهت دوار باندرون حلق رسیدن نمی تواند و از دانهش لعاب سبزه سینول می بر آید
 و ز ریشمانش تاریکی میدامی شود و با غش آواز سوا می آید و مخور و صاحب نشه میگردد
 گویم بعضی است و برای تنقیه دماغ عطوس میدهند و در چشم شیان میکشند پس دماغی میشد
 قطه و چون آن گزیده عرق میکند از مساتش گل بر می آید و شکم گزیده درد میکند که بان می میرد

و چه طبع زرد میشود چنانکه مشعل گزیده را چه سیاه میگردد و بطول کتب نیم گزیده شود و در نجای غلا و بهر
 و دیگر شربابها یافته میشود و شاز و هم چنانکه در فارسی و سکون و معروف و کسر را به هندی و یا رختخانه
 مخصوصه متصل بافت در آخر این قسم دوم از سنگ جوهر است و آن باری است که حلقه سفید بسیار و یکی بعد دیگری
 دارد و اگر کفیه دار نیست چون گزیده تار یکی زیر خشتان گزیده ظاهر میشود و بعد و یا سرب از گلش فرغ نمیدارد
 و خفه میگردد و طولش از یک گز تا دو گز می باشد و بهر جا خصوصاً در بهر هیچ یافته میشود اما در گزاده با یافته
 نه در خرابه و چه طبع مسوس زرد می شود اگر درست بر بندش گردانند همچو یک می افتند و در اینجی شاه صاحب
 مرحوم را بقدر شش شمشه دروغن زرد یکم باشد آمیخته بخوانند و موضع لبش را شتر از زرد و حجامت نموده
 و در آب را که گفته آمد هم آب لب نوا هفت آمیخته بر درم و زخم مالیده دهند و فصد با سلیق کنند
 و در نیم نیم باو شیر خد بازو نشانند و هضم کچور بفتح کاف عربی نیم زده و نیم فارسی مضموم و و معروف
 زده و در بهرله موقوفه این قسم سوم سنگ است و آن باری است سیاه رنگ بسیار تار یک حلقه سفید یک
 بر زیر سیاه میشود و کفیه ندارد یک چشم سیاه دارد و سرگرد چون میگذرد بغم از بان گزیده و کف
 از نیم آن بر می آید همان دم میزد و زیست گزیده کفش تابست دم است طالع و زده که می باشد
 و در بهر لاج و حالند بر سیاه یافته میشود و رنگ چو مسوس سیاه میشود و بدن آن اس می کند و در
 است و بر خیزد و بنجیدیم کلان کاف عربی و فتح لام بافت و فتح یا رختخانه و نیم فارسی زده
 این قسم چهارم از سنگ جوهر است بزرگ سیاه و حلقه سفید گنده و در قامت بقدر یک نیم گز چون میگذرد خفه
 میگردد و دیگر فدر سیاه و با در چار پاس میرد و چشم این چنین هم سیاه می باشد باقی در اوصاف
 تا قدم تساوی ال قدام است در بهرله جا یافته میشود و نیم سفید کچور و فتح سین مملو کسر
 و سکون یا رجوده و ال بهرله موقوفه این قسم پنجم سنگ جوهر است بزرگ تالی یا ادا می است که حلقه
 سفید و نیم آسانی یا سیاه یا ادا می دارد در سر عرض قدری زاده از دیگران و شکم سفید و طول یک گز
 باشد در هر از دیگران که است گزیده کفش جا پاس میرد شاه صاحب نفوس میفرمودند که چه آن آورده ام
 بر جای است نایاب نیست بهتر که بفتح بار فارسی و تار قرشت زده و مخلوط با لخته غلظت سوار را رنبد و فصد
 بافت و بخور است چنانچه بود و تفصیل در این قسم ششم سیلیا بهتر است و در وقت تحقیق با لخته قسم
 اول از نیم است و آن باری است که کتری رنگ کل سفید دارد و گرد کل جدول سفید دارد و در میان کل
 و گرد کل خورد خورد و در طولش بقدر یک گز وزن دو تا سه می باشد سرد دارد و گرد کل و بهر
 گوشت بسیاری رنگ بود گزیده کفش یک پل اگر تمام دندانش رسیده باشد میزد و اگر کم رسیده باشد

در نیم نیم باو شیر خد بازو نشانند و هضم کچور بفتح کاف عربی نیم زده و نیم فارسی مضموم و و معروف زده و در بهرله موقوفه این قسم سوم سنگ است و آن باری است سیاه رنگ بسیار تار یک حلقه سفید یک

تورم شده و یک ساعت میزد آب گردیده میریزد و این بار زمین سخت پیدا میشود اگر رشته را بافت چند تا
بقدر دو نیم پا و در آن این زنده کرده نگه دارد چون میزند خشک کرده و بطلد نگه دارد اگر قدری آن
در گوی صاحب خان را بزند در دست روزانه مرض میکند است و یکم از گربه پشیرا بفتح الف
و سکون را برهوز و فتح کاف فارسی و سکون را برهله این قسم دوم تهر است باری است که سفید دارد
در آن قامت بقدر یک نیم گز خاکستری رنگ سرش دراز بود گزیده اش در یک ساعت میریزد در
بنگاه و بر یک و یکجمله مینا نو یا علاقه بونیدی یافت میشود و گزیده را شکم ورم میکند و گوشت از
بدن میریزد و میریزد است و دوم شش که تهر این قسم شین مجر و سکون شین مجر شانه
و فتح کاف عربی بافت متصل و در برهله موقوفه این قسم سوم تهر است آن باری است سیاه
همچو باریه میل خورده و بر دولب آن سفیدی نائل و رنگ شکم آن بزرگی نائل هرگز امیکند و فوراً متورم
میشود و پس از ربع ساعت میریزد و گوشت آن آب شده میریزد و طولش یک گز در ربع جا که
زمین سخت دارد پیدا میکند و دست و سوم پشیرا یکبار فارسی تخلوط التفظ بهار
هوز و سین مهله شده مسوره و سکون یا رختانیه معروفه این قسم چهارم تهر است آن باری است
خاکی و شتری رنگ دش گنده قدری کم از سرش می باشد بعضی از آن سیاه و گرد آن جلعه
سفید بطل یک نیم دست و زیر سنگهای باشد اکثر پیشور و متان و خضر و دیده شد و بدن گزیده
بر ربع ساعت زرد گردیده آب شده میریزد و گزندی بفسم کاف عربی و ضم را برهله و سکون لون
و کس دال هندی و سکون یا رختانیه معروفه قسمی از راس است چارگونه میباشد این تفصیل است
و چهارم تهر که گزیده حلیه و تحقیق بر دولخت بالا گذشت این قسم اول از گزندی است و آن باری است
رنگ سیاه گرد و کس که هندی چپا نامند سحر سحر زنگشت یا بطول یک دست پا و بالا و خشتش گوان
فرور از سچایش برمی آید چون میگذرد از راه بول در باز و حدقه چشم و گوش و بینی گزیده خون
نی برآید و در روز میریزد و جسم ورم میکند و بعلاقه لایه و پشیرا و لپو و سیر و وال یافته میشود
اگر گرمی زیاده بود یعنی موسم و مقام گرم باشد و ازده پاس همیزد و چشم مسوع از خانه بر
می آید و بندنی شوند است و پنجم کاها که گزندی لفتح کاف عربی بافت ملحه و فتح تهر هندی
ضمه یا التفظ سیاه باری بافت نفعه این قسم دوم گزندی است و آن باری است که گزیده آن در
نیم پا پاس همیزد و زانش با بومی گل سفید ریش دارد و بدن طور ۵۵۵ بقامت ده گره میشود
باقی حال نهش بستو از و در نلقه قصه یافته میشود و اما در موسم که شروع بر شکل بود دست

و ششم کفسر اگر نویدی بفتح کاف عربی و کون نون و سین موله زنده و فتح را بر موله از اول
 این هم سوم از کوفه نون است و آن بایت سن نال سیاهی گل سفید و سیاه برشت دارد و نیز بر دو کله گل
 سفید از بطول قامت ده گره دارد و خرمن را گزیده از برش جاری میگردد و در دوازده یا بیست و یکم گمی در سجده
 پانزدهم سر میزد و شکم آن گرم میکند اگر علاج صلاح زنده همانند فاج میگرد و در پنج و طمانج و تلونزی
 و سلطان و علاقه که بر تلونزی و کوبیده و کوبیده میشود و بستم تا پیر اگر نویدی بفتح تار و قرشت بفت
 و نون پیوسته و با وجوده متوقف و فتح را بر موله بالفت پیوسته این علاج چهارم است از کوفه نون و نال سیاهی
 حلقه زده بجلد و از پنجهایش که در بدن میثوند آواز فرغی آید و حلقه اش کشاده نمی شود و دو دست
 شنگ کرده می افتد و تمام بدن گل سفید دارد و بدنش خار در محوخت می باشد که سوسمار است و اگر چشم
 و گزیدش خون از تمام بدن جاری میگردد و شکم گرم میکند و از جای تخم زایش هم خون جاری میشود و اگر چه
 بعلاج صلاح صحت یابد اما شش میگرد و این در پنج بخت بسیار یافته می شود باقی اثر بر توبه
 بالاست بستم و ششم یا سبر و نویدی بفتح بار فارسی با اتصال الف و سین موله متوقف و ضم
 را بر موله سکون و مچله نون غننه که نزال بندی و سکون نالی معروفه و است با دمی رنگ نال سیاهی گل
 سیاه و سفید برشت دارد و بر خطی سفید باری صورت پیوسته صلیبی دارد و بطول قامت او یک گز باشد
 گزیده اش برنج ساعت میزد و بدنش متورم و زرد میشود و گوشت از استخوان جدا میگردد و در علاقه
 میر و وال و قصه یافته می شود و در دوازده ماه بیکار و حیثه و اسازه و ساون می آید و روز یکشنبه
 او را کشته در چار سو دفن میکنند بگاه گشتش در سه هفته میرزد آتخا نهایش بر دشته شسته یک
 فقره را از ان برشته در آورده و جوش رفته گزاده بگلولی مصرع می اندازند بفضل الحکم المطلق شفا میشود
 بستم و نهم شوکان بضم شین مجرب و سکون و او معروفه و نون و متوقف و فتح کاف عربی یافت پیوسته
 و را بر موله متوقف و نالی است با دمی رنگ بطول یک گز گل بچوبه اوارد و چشم نه از نصف سیاه نصف
 سفید باشد اما چشم شوکان بچوبه که سرخ نما باشد گزیده اش برنج ساعت نیمه دیگر اول بدمش و گرم میکند
 پس آب شده میرزد و اکثر بر تار دریا یافته می شود و در مینا نورا علاقه نویدی هم دیده شد و قسمی
 از ان که چون میگرد کسی را پس از بدن مسوع بخار داغش میرسد و سرش پاره پاره میگردد و خطوط
 سفید و سیاه همچو موج دریا محرف میدارد باین طور  و در بر اینج است و ناقل گفته برای ملاحظه
 فقیر آورده بود که بر درخت انیدی برآمد و تا یک ه میش خود میدشتم سرش من و بود و کف نمیداشت اما قدر
 از طرف دم بر زمین می ماند باقی بستم تا ده رنگ شکم او سفید بود و بستم تا بر یک ستر و قرشت

و سکون یا معروفه و راهله متوقفه و فتح بیم البت پیوسته و راهله متوقفه و آریست بزرگ سفید
 سرخی ناز و بار یک سرش گرد قد بطل یکدست با و بالا در سیم گم بار درخت می اندوخته در خوش
 می باشد چون کسی را میگوید خور آب پیش می شود و دلش میطپد در گرمی بسیار معلوم میشود آریست که فاصله
 غم گزین می کند راست همچو تیری آید و بر پشت آن کل زرد و یک سفیدی باشد و چشم آن سیاه
 و حلقه اش زرد می شود در علاقه حی و در و پور بسیار یافته می شود و سی و یکم سفید را بفتح بار موحده
 و سکون یا تختانیة مجهولست فون متوقفه در سیم مملد و فتح راهله البت پیوسته در آخواری است و آریست
 رنگ نیلا آبی بر پشت دارد و کل سفید همچو گل چنای می شود رنگ شکم زرد باشد که را میگوید درخ و دیگر
 آواز کند و یک اسامی مبر و بدین وجه سر و شل میشود و اگر بدن او را ترانگند می کشد که نشود خذر نشو
 میشود و در کوستانان که کله شاه صاحب عوم این را گرفته بود و بطل یک گز دارد و خف معلوم
 میگوید و در سر این خبر و در می شود و پس که آریست زرد و بفتح بار موحده و سکون یا تختانیة مجهول
 زرد و سیم مملد متوقفه پنج قسم بود یا تفصیل سی و دوم هر نایامیس بفتح بار موحده و سکون را
 مملد و کس فون یا تختانیة با اتصال الف ماری است زرد و یک سبز و زرد و سرش نیم سبز و غیر
 و در فون بگریزش خواب توی میشود تا آنکه میبرد وقت نزع آب سفید از دانش می بر آید اکثر در
 علاقه رجنه یافته میشود بطل یک نیم گز باشد از راه حیت می بر آید و یکایک بنین می در آید رنگ
 شکم آن سفید بود و اربع قسم اول است از بیسی و سوم بطل یا بیسی بفتح بار موحده و سکون
 و کس در آن مملد و فتح یا تختانیة البت پیوسته آن قسم دوم از بیست و آن ماری است آبی که هر
 دارد بر پشت آن کل زرد می شود و شکم آن همچو گل شریک رنگ دارد و سر بار یک بطل تا سست بود
 در علاقه و جالند بسیار می شود سی و چهارم رونا بیسی بفتح بار مملد و و از زده و فتح فون البت
 پیوسته آن قسم سوم از بیست و آن هم ماری است آبی از گزینش معلوم نمی شود و در نشا هشت
 سیر باشد رنگ کل با لای آسمانی و آدم را از دور می رساند بطل و دو نیم گز باشد اکثر و بیسی و کپور تهله
 یافته می شود سی و پنجم سیاه بیسی یک سیم مملد و فتح یا تختانیة البت متصله و از زده و موقوف
 اربع قسم چهارم است از بیست و آن ماری است آبی زرش سیاه بطل دو گز بنین چهار سیخته می شود و در جالانته
 میشود در علاقه ایتری بسیار است سی و ششم اسما و بیسی بفتح بزمه و فتح سیم الف زده و فتح و او
 و از مملد و موقوفه الف این قسم پنجم از بیست ماری است بزرگ بکره بر سرش کلی سفید باشد بطل یک
 نیم گز باشد که را میگوید درش اتفاقان میگرد و قی کرده میبرد و خون زده نش می بر آید این علاقه

جفیو یافته میشود سی و هفتم حشر اول آب که بر جسم فارسی و کون تار و قوتانیه و فتح را و مملد بالعت
 موصوله و فتح و او دلام باقتصال الف باخر آری است که زمین آسمانی گل سفید بر پشت دارد و غیره
 و گردن قتی رنگ شکم سفید چون بگریزد کسی را برنش در دو ساعت بخوبی درم میکند و قی او را عارض شود
 و اختلاج در بدن پیدا میکند و در آن حالت می سراید و خنده می نماید و باخر لعاب و قی می آید که این مقدار
 موت است و مردی بسیار یافته می شود و عرق هم بسیاری آید در ساعت سیم و بطول دست می شود
 در علاقه گما و یورب بسیار یافته می شود و این دو قسم می باشد یکی آنکه نرگه شد دوم سی و هشتم
 سینند یا حشر اول آب که برین مملد و یا جمجمه زده و خون موقوفه و دال مملد و قی و یا رختخانه
 باقتصال الف در آخر و آن را نیست برنگ آسمانی خطوط و از تنوازی بر پشت دارد برنگ سیاه
 و سفید و سرخ و سبز و زرد و سرخ و فیض در دوازده و کلو دقیق و رنگ سر سبز بود و گزیده اش تا چارت زنده
 میماند پس سیم و امدال و اکمال مضطرب می باشد و ذوق نان آفته معلوم شود و بخره میگردد و دو ساعت
 از دمان می آید چنانکه گفت سفید بخوردن ریشه پیدای می شود و بطول دو دست یا و بالا در علاقه حی پور
 و هسانی دکن بسیار سیدای می شود سی و نهم گلکلیا بضم کاف فارسی و فتح لام و سکون با و موده
 و فتح یا رختخانه تا بخش الف پوسته ماری گشت شرح معطر بر رنگ بطول یک نیم دست ابریک
 میشود هرگز نمیکند و میخند و چون رو با آسمان کرده حتی میزند می افتد پس زنده و زده دم میرود و گوشت آن
 سیاه میگردد و پس از مردن بدن گزیده درم میکند و بسیاری آساند و در علاقه مبنده بسیاری می شود و قلب
 طبع بسیار میزند و میطید چهل مرتبه و بل فته تا در قشرت و فتح را و مملد و تشدید با موصوده مضبوط سکون
 لازم که آن را از رنگ بفتح تا و قوتانیه و فتح را و مملد و تشدید با موصوده و سکون را از بند بر خم خوانند
 ماری است بطول یک نیم گز و در سینه آن دویای میشوند و شش سیاه در رنگ بدن آن برنگ
 گیر و در رنگ شکم آن گلانی و میازی می باشد سر که دم نیز در گوشت از بدن دم زده می افتد و فتنه میگردد
 و وزیر آباد و بدی کیب بسیار یافته می شود و همل و کگلش بفتح کاف عربی و سکون و نون و سین همل
 موقوفه این را دو قسم بود یکی فقط شبه و یکش و آن را یکش سبر کابی بطول کینزع او بالا سر فیض بحج
 نرگشت یاد در رنگ شش آسمانی باشد هرگز نمیکند و بعد از این را بدین سبب در طبعش شود و در بدن
 اختلاج پیدای می شود و از خیم و منی آب جاری میگردد و سیم و بعد از دناش آب می رود و رنگ بدن سیاه
 مائل سبزی میگردد و همچو شری بر بدن ظاهر میشود و اکثر بزرگ و هم در ضلع و شش پور یافته می شود و چهل
 و دوم کشت بل با شش درم تحقیق و در وقت بلال که شش از آن قسم دوم از کشت است و از آن است

۲
 از این جهت
 در این کتاب
 که در این
 کتاب

بطول درازده گره شرح سرویان رنگ شکم بالا گفته شد و چون بگز دخت است بجز در روز دوم تمام بدن
 پیدا میشود و چشم سرخ میگردد و در روز ششم تشنگی غلبه میکند و گرسنگی بهم تنوی میشود و در ششم یا هفتم میمیرد
 و این نواح لا اهور و وزیر آباد بسیار یافته میشود **چهل و سوم** کنگور بضم کاف غریبه و سکون فوق و قوت
 کاف فارسی و دوازده و درای هندی موقوف آری است که تمام بدنش سوار سرد می باشد بهنجو
 موی موش دشتی و چشمهایش باری می باشد و رنگ موی آسمانی می باشد و سر قندریز انگشت نا
 صاف از موی می باشد و گوشش یک و نیم گز بود و بر کرا میگذرد و دیده میگذرد و بین کس حج میزند و رنگ بدنش زرد
 می شود و در نیم ساعت بخواب می میرد و بعد از آن بل جاری میشود و بدنش شود اگر قوت نکند فوراً متفسخ گردد
 باره باره با او از میشود و این در علاقه را کنور یافته می شود **چهل و چهارم** بسیار و را که بر بار موهقه
 و سکون بین موهقه و فتح یا رختخانه بلف متفصله و فتح و او را و موهله آخر الف آری است که گرسنگی سرخ و زرد
 بدنش گلهای سفید می باشد و شکمش سفید می باشد بطول یک نیم گز بود و زرد و زرد میخورد و تیز رود و
 هر کس را که میگذرد خواب بر آن تنوی میشود و فازه بسیاری آید و برگردان و دم آن مار سه خط سفید عرضاً
 می باشد و گزیده اش در نیک می رود و بدن مده نیز گرم می ماند و در بدن گزیده اول در بسیار پیدا می گردد و پس
 خواب غلبه میکند و مای های گوان می رود و در زمین بی او بسیار یافته می شود **چهل و پنجم** منقرضه بفتح مایه و قوت
 و سکون فوق و قوت مایه و قوت مایه بلف الف مایه نیز مایه بسیار یافته می شود و قوت و قوت
 بهنجو قلم می باشد و شکم خاکستری رنگ بر قنار جالاک می چون دم را می بیند باین طرز سکوت و خاموشی اختیار
 میکند **۱۴۸۸** از این جهت بر آید که جفت میکند و چون میگذرد گزیده میخورد و موهله و مایه بر بدنش پیدا
 میشوند و در شاه میمیرد و رنگ رویش بهنجو جدای معلوم می شود و در علاقه مایه و در صفا بسیار پیدا می شود
 در طنان و پشویه یافته میشود و یک بضم نادر فارسی و سکون لام و کاف غریبه موقوفه آری است بر پنج
 جازان از بر صاف اندک و قوت نیم ازان زرد و است تفصیل از یک **چهل و ششم** ملک سفید
 تحقیق و دولت بالا گفته شده و این آری است که این را کوثر یا لاهم نامند آری است بطول یک گز و با او بالا
 زردی بین و شکم سفید برشت دارد و کل بر بدن دارد هر که میگذرد زردی بدنش را می بیند و این در آید می شود
 در ویر یافته می شود و در هر یک دیده شد و این قسم اول از یک است **چهل و هفتم** بلد یا ملک
 تحقیق بر دولت بالا گفته شد این قسم دوم از یک است بطول یک گز است زردی بین سرخ نما و کل زرد برشت دارد
 و بر زردی ندارد و درش بر کسی اثر نمیکند که آری است و این هم در موهله می اند و درش گز می باشد در علاقه
 بهنجو که در هر یک بسیار است **چهل و هشتم** سیاه و یک بکسرین موهله و فتح یا رختخانه بلف که گرسنگی

پیوسته است. تا آخر با در قوفه این قسم سوم از یک است که ماریت بزرگ نیلی گل سفید بر پشت دارد بطول از ده
 گره تا دوازده گره اینجاست **پیشانی** است بشهر یافته میشود چهل و نه لاله **پایک** بفتح لام تا آخر الف و لام
 موقوف و یا فتح لام پیشانی و فتح رای هندی که بعدش الف پیوسته است این قسم چهارم از یک است که ماریت
 مائل به خنجر گل سفید بر پشت دارد بطول از پشت گره تا دوازده گره اینجاست **آبی** باشد که نه سرش بر سرش از نیکند
 در آید با هم جابجایه میشود پنجاهم پوریا **پایک** بضم باء فارسی و سکون و او همچو کوه کسر را به پهلوه و فتح یا سر
 تخانیه بلف که پیوسته است در آخر این قسم پنجم است از یک دراز تا چهارده گره می باشد بزرگ گیر و در گل
 سفید و پیشانی عرض چون او را حرکت میدهند آواز فف می کند بزرگه میگرد و سی راتپ او را میگرد
 و جهره سرخ میشود و سخنان پیوده بر زبان می آید و غوغا می آید و غوغا می آید و غوغا می آید و غوغا می آید و غوغا می آید
 چشم آن سفید می باشد و در آید بسیار دیده شده پنجاه و نهم **ناگرا** بفتح نون و بعدش الف پیوسته و فتح
 فارسی موقوف و فتح رای هندی و بعدش الف پیوسته ماریت که اگر کسی را میگرد بطول گزیده آن در پید
 میشود و مفلوج میگردد که آید بسیار می کشد و بعد از آن روز میزد و چون وقت مرگ میرسد پیش
 آن درستی می شود و خون با جابت اسهال آید پس گزیده خاموش میگردد و در طول ده گره و سرش بزرگ
 زمین می باشد در کبر و بر تله و سلطان یافته شد سرش همچو سر جربا می باشد در پشت خطوط دراز میشوند و نیز
 رقا می باشد نشان خطوط این طریقت **پنجاه و دهم** که نگر بضم کاف و عری سکون
 نون ضم کاف فارسی و سکون را به پهلوه ماریت **آبی** که گزیده اش را اثری معلوم نمی شود در طول از پشت
 گره می باشد خطوط زرد و سیاه متوازی طول از پشت می باشد که در کوبه بسیار یافته شده و همه حاست
 و این را گنگه هر یوازینز گویند که از قسم بیست پنجاه و نهم **تلکلی** مائل بکسر تا رقت و لام
 و کسکاف عری مخطوطا بهاء و یا رختخانی موقوف و مسم مفتوحه بلف پیوسته و فتح لام و سکون نون
 ماریت **آبی** سر کرمی گرد پس او را هر ده یا برشش ماه مار او را میگرد بزرگ آن مار سبز را یک بدن
 یک گرد با بالاد طول می باشد و سرش دراز بود و شکم او سفید باشد و همه جابجایه میشود این ثانی بر دو قسم
 یکی هیکل گفته شد و در دوم بر شاربش تا دوم می آید چون سر افتحیم عری و سکون و او نون
 موقوفه و فتح سین جهله و در هیکله بلف پیوسته در آخر ماریت **آبی** و آن پنج نوع باشد نوع اول
 پنجاه و چهارم **لا اظرا** چون سر تحقیق در ولخت بجای خود با لاله گشت ماریت است **آبی**
 بزرگ سرخ گریوی رنگ داغ سیاه بر پشت دارد و سرش هم سرخ بود و هم بزرگ پیازی بطول
 یک نیم گز اگر میزد هیچ زهر اثر نمیکند که زهر ندارد و چون که سرش همچو جونی اعمی پیشش بود و لاله جونی سرا

خوانندش و در تمام مالک یافته میشود پنجاه و نهم بلید یا چون تحقیق آن مصرح مذکور شد
 ماریت آبی که سر سیاه و رنگ بدن زرد تا بود و حال سیاه بر پشت دارد پسید بلید یا می رنگ
 شکم بود بطول دو گز باشد هر جا که ریگ بود و پنج یا بیست باشد زری ندارد و این قسم دوم است از
 جوله پنجاه و نهم خوشم خورگیا خوشتر از بعضی خورگیا بود و چون کوه کبرکان فارسی و بار مقصود با
 پیوسته در آخر ماریت آبی که رنگ کل مانل بسبزی و کبر کل مانل خطوط دارد و به و مهرهای پشت
 باین رنگ باشد ۰۰۰۰ چون زرا کسی را می گزودند از او بر تمام بدن او ظاهر میشود باین رنگ است
 و بطول ده گره می باشد و بهر یک یافته می شود و این قسم سوم است از جوله پنجاه و نهم
 سیاه خوشتر تحقیق بر دو جزو بالا گذشت ماریت آبی از قسم چهارم جوله بدن کمتر سرخ دارد و
 سرش سیاه بود و چشمانش هم سیاه باشد طرش بدو نیم دست بود زری ندارد و بعلقه کلاه بسیار
 میشود و چنانکه درخت پلاس بود بسیار یافته شود پنجاه و نهم تمام این جوله شرح صدر را گیت
 آبی از قسم پنجم جوله دانگ که بدن سرخ و سیاه چشمان هم سیاه مع حلقه سفید و گز طول بود و زری
 ندارد و بهر یافته می شود هر چه الفتح از روز کس را در هماد و کون یا تختانیه بجهله دفع و او البت پوینده
 ماریت دو از آن آشی و دو از آن آبی جله چهار قسم باشد قسم اول از آشتی پنجاه و نهم ناگه بر او
 تحقیق این بالا گذشت ماریت که هرگز ایگز در بدش در درجی پیدا می شود و در دم بر آن سوز
 میگردد و در جمیع مفصل وجع پیدا می شود و بهر صده روز زیاد زیاد می گردد و میمرد اما اول خون
 براه قی می اندازد هرگاه که وقت مردن میرسد خون بسیار دفعه با سهال می آید و در بعضی پیش
 میشود و این مارد از بیک است میشود و همه جا خصوصا نزدیک کناره دریا یافته میشود و صفت
 تم تشی بر تو با البت ممدوده و دفعه ایکه ستر از فرشت و کشتن مع و سکون بار مع و دفعه این قسم
 دوم از بر او آشی است و این ماریت که از دان و گوش و مقعد گزیده هوش خوبی جاری میگردد
 و در تمام بدن گرمی بسیار میشود و در تمام مفصل در پیدا میگردد و در زست روز میمرد و در طول دم
 میمرد و میشود رنگ آن بزرگ نمیل بسبزی می باشد و پشت آن گل سفید می باشد و بر سرش هم گل
 سفید میشود و در علقه بهر رواج و کپور تله و سلطان پوریدان میشود و داده آن زهر کم شبیه و فرق میان
 نر و ماده آنکه ماده عریض تر می شود و نسبت زکفره دار باشد یا بی کفره و قسم دوم از این بر او که آبی است
 و بزرگ بر او است که در بحث کنکر بر شکم پنجاه و دوم گذشت و قسم چهارم از بر او آبی است و صفت
 و رنگ بر او ۱ جتخ دال و کلاه و سکون و خون و کون کان عریض این هم از حیات

از این ماریت
 قرآن خون
 یک زهر
 خون نادر
 از

آبی است آسمانی زیرین گل سفید برشت دارد بطول ده گره در تمام ممالک یافتند مشهور است
 پلید یا فاکر تحقیق لغت با لگدشت ناست خطوط در آسمانی سفید کوبن و سیاه وزر از گردن
 تا دم تنواری دارد جالاک بسیار بوده استاده انقدر شود که نقطه شش یک گره بر زمین افتاده شبها
 طلوع ده گره گردیده آتش شانه ده یاس زنده میانند و در تمام بندها و ناخنها و افصلاخ اودر پیدا شود
 وای بی می کند و در پنج بسیار است شصت و سوم آن گویا نفع بهره و سکون نون ضم
 کاف فارسی مخی بار بوز و سکون و او مجبوله در بر سندی موقوف ناست که رنگ نیک دارد و
 دقیق ابدن بود آبی است بطول هشت گره باشد ز برش خود قریب رود و دریا بسیار یافته می شود
 شصت و چهارم سپهر انفع سین مملکه و کسه فارسی و سکون بار بوز و فتح را و مملکه الف
 متصله در آخر ناست که سر سبز دارد و بطول است و چار گره می باشد که شصت بود و خطوط
 برشت سیاه و سفید همچو گلهای دارد و چشم غم سیاه و نیم سفید دارد هر که امیزد در یک پاس میبرد در
 علاقه سلطان و کوبه و تله بسیار است شصت و پنجم گلهای انضم کاف فارسی و کسه بار بوز و
 سکون بار مجبوله و فتح را و مملکه اتصال الف باخر جانور است که در زبان بری آرد همچو مار از دم شومبار
 باشد در سندی پس گلهای و چندین گوه و چنین گوه هم گویندش بطول قدری زیاده از یک انگشت
 میشود هر کس را که میگذرد فوراً پیش آتش می افتد اگر تا دو ساعت علاج محجب کرد شود زنده
 می ماند و الا میمیرد اگر سه روز در آب بماند باقی باشد یا نقطه شیر آب سادی بنوشانند از آب
 غلیظ ترش بماند بر قدر که نوشیدن تواند بنوشانند صحت می بخشد پس اگر تا شش ماه نماند
 صحت بدن باشد و الا حذر میشود و این دهم بود یکی آنکه مذکور شد و دوم آنکه مذکور میشود شصت و
 ششم که طالع انفع کاف عربی و سکون نون و وقت تار سندی و ایا بوز قسمی از سوما کاف
 که سندی آنرا گوه و گدا گوه نامند جانوری است که همچو مار دراز بود برش خشن بسیار و گل سیاه
 و سفید برش بود دراز یک گز باشد و چار پای دارد و گویند این غیر سوما بود و در زمین ملایم و دریا
 و دهنی بسیار باشد شصت و هفتم نیکرا بک سین مملکه و بار مجبوله و فتح لام دارد
 ممله الف در آخر ناست نیازی رنگ گز برش آسمانی بود خطی دراز از گردن تا دم شش گره
 آتش را فازه و خا باریش و در پس از دوازده روز قیامی کند گراول کمی عارض میشود و آخرا در
 از دانش خون می براید و بعد و در یک کاله و نبارس بسیار میشود و گوشت و دوفت بود و بی نقطه شصت و
 گیس و کسه کاف عربی و سکون بار مجبوله و سکون تار قرشت و ضم را سندی و او معروفه

نافل دیده است و تمام تحصیل مرسوم ضایع گوید و بر طعنا نصیحت حکم البد و خاصا حکم خال طاع
اولی از چشم خود دیده اند که در خنهای الی و عمارات همچو شیشه سفید بحدیه میرفت و چنانچه
و مومنی بضم دال مهمل و سکون و او مجهول و ضم نیم و سکون و او معروف و کسره و سکون یا می معروف
این را بر مشهور است که در نجابی این را به سه گویند و چون مثل سجد و انش بود لهذا در اورده سندی و دو نوی بماند
اکثر در حالت مستی که با غار سر باشد مردم را می گرد و او را بسته غار عرض میشود که بدان اختیار بستن و
کشادن اعضا از دست می رود و این را برین آتش و آبی بود و چون سر خود را در ریک فرو می برد و غایب
میشود و در علاقه کپور تپله و کول بسیار پیدا میشود **مکنت** اگر کسی را مار در خانه غایب شود پس باید که بر سر
سورخ آن خن یاد خانه و بان میوزاند که زود از سورخ آن **شار است** که بر کینه نقطه متفقا و به چشم
و لو که بگردان مهمل و سکون یا معروف و فتح و او کاف عربی و الف باخر و است آبی برنگین من سبز مال
بطول نیست و در بر همچو انگشت شهادت و آن را شکر هم نامند بجمله کپور تپله و سلاطین بسیار یافته می شود
متفقا و ششم **تلکها** تو سیل بکسر تا قرشت و سکون لام و فتح کاف عربی بسیار بوز بکسته
در تلفظ و الف باخر و ضم تا قرشت و سکون و او معروف و کسره تا قرشت و فتح یا تخانیه و الف باخرش
بسته و است سفید که بشت آن خطوط غلیظ ستوازی را گردان نام سفید و سبز و سرخی ناو زرد و سیاه
و با و نجابی می باشد و نصف چشم او سیاه و نصف سفید می باشد و هرگاه که درخت سبز کنده می باشد اکثر
در اینجا یافته می شود هر گاه می گرد جست در از چستی کرده میگذرد و گزیده را پس از یک پاس اندیش کف همچو کف
خوردی بر کید سر روز بهار می باشد مضطرب می قرار و شمار آوده و بهوش میشود و روز چهارم خواهد ششم در حالت
نوب خفته مرده می ماند واضح بود که در دو رسم سر را نازده روز نیمید و همچنین اگر ماده اش از روز دوم سر را در
پانزده روز میبرد متفقا و مضمون کپور را لکلی الف کاف عربی و سکون نون فتح با فارسی آخرش
بوز متضاده و در این سندی متضاده و الف باخرش بسته و فتح و مهمل و سکون نون کسره کاف فارسی
و سکون یا تخانیه معروف و فتح لام و الف باخر و است آبی برنگ سفید و خطوط زرد و بطور تا و گشته تا
بود و مومنه سیاه و سفید می باشد بطول شش گره باشد در چای بیای بسیار یافته میشود و گاه
میگذرد اما هیچ اثر نیکند متفقا و ششم **گرمی** بر و در بضم کاف فارسی فتح و مهمل و کسره و
سکون یا معروف و بضم بار و موده و سکون را و مهمل و فتح دال سیاه و الف کشیده و در او مهمل متوقفه و است
برنگ مشمش می باشد صحرایی باشد بطول ده گز و مرکز را یکد چشم او شکافته میشود طول او پس از پنج
ساعت پیمر در طاقان و سیال کوث یافته می شود متفقا و ششم **گرمی** کاف فارسی و ضم هزه

و سکون او معروفه و فتح دال مملو و سکون فون و فتح تار قرشت و الهت بازش کشیده است سفید
 سینه که گزیده او بعد صبح ساعت میزد اول نقیه میشود پس درشت شرا میشود بابت پیچ زاناش بند
 میشود و میزد و در علاقه بنده بسیار میدامی شود هشتاد و هم ایستگاه نفع نموده و سکون بار موده
 و فتح یار تخانیه بافت کشیده و فتح راز مملو و سکون بین محمد و کاف عربیه و توفه ماریت با دخیانی رنگ
 برش گل سفیدی باشد طولش دو دست یا و بالا برآید و در ارضاع و منفا حدش و حج بسیار شود
 کلاه گوشت بدن خنک چید میگرد و در سو بسیار معلوم میشود و یکپاسش از قرآب بسیار از خنکاش
 خنک میگرد و پس روز چهارم بعد غروب آفتاب میزد این قسم را در ملک انسی حصار بسیار است
 هشتاد و یکم تنگ و نفع تار قرشت و سکون فون و فتح کاف عربی و فتح راز مندی بافت کشیده
 ماریت که از آن مالک برآمد رنگ آن بخور برشت آن راغ و گلای سفید ماریت در غیره برآید و غلط کرده
 آنرا تهر است در طول دو اوزه گره میاشد سر را میگرد و پیش ورم میکند اگر در فون زرد او را نوشا
 صحت میاید بگر پس از شش شاه باز در تب و اضطراب و خنک و غیره تیار میشود اگر قصد با سلبتین
 او را کرده شود سخت می باید اما جو لیت آن زائل میشود و زمین تیار که کلاه شلج بسیار یافته
 میشود هشتاد و دوم یکسار مملو و سکون یار تخانیه بخور و فتح سین مملو و سر زرد
 و سکون یا معروفه ماریت آبی موته دارد از یک گرمی باشد و زمین پشت آن فحلف اما پشت
 غلط و سینه و سفید و زرد و سمانی متوازی از گردن تا پشت میباشند برگرداند اش اثری نمیشود در
 علاقه و بنی ضلع برآید بسیار است و این قسم میشود یکی آنکه بایش بر شش و خج و سوم شد و هم
 این بود که گفته شد هشتاد و سوم طور یا بضم تار مندی یا و معروفه و راز مملو و توفه و فتح یا
 شختانیه بافت کشیده ماریت رنگ گیز و موی بریش نهایت تلایم و بار یک میباشند چون آواز میداد
 سیه بایشان شده میشود اگر سینه او را میگرد و پنج عرض نمیکند و اگر جوان او را میگرد و خور میگرد و گزیده
 اش مخمور میگرد اگر کسی آب می نوشاند از او باز نمی ماند و اگر خوردن شروع میکند خورده میباشد بعد از روز
 او را خون از بینی جاری میشود پس از ساعت بخومی میزد گفتند که از قسم آنچه است اگر علاج
 یا دنا شد بک اشتر بخیر و روع گاو نو شانه در سر گین گاو تا کلو دفن کند و تا دو روز بگذرد اما در
 برآورده و کشته دارد و روز سوم برآورده جفرا تشرش گاو را بریدش تمام مالیده باب گرم گما باشد
 یا در غسل و در بتوید بعد افاقه و پنج مفاصل غرض میگرد اگر کسی ریجیل یا سینه بخوراند میزد و اگر
 روع گاو نو شانه سخت می باید طولش بخورده گره میاشد اگر شتر نواح راوی و جهنک بسیار یافته میشود و جا

هر کس میاند که زبرد است لیکن گزیدنش هیچ گزیدنیسان نزدیک دایمانه میشود نووم تلکها
 تحقیق این لفظ بر شمار گذشت ماریت نگاری رنگ دوازده گره برکناره محیط عظم طرف
 بکمال می باشد و گاهی در میدان پنج آباد تیره شده گزیده اش را در بر بند دروید را می شود
 و در سینه آتش شعله میزند که آدمی زود از بزم می اندازد در یکاس می میرد و در ماده زیر کم و در زیر زیاد تر
 می باشد نوو و یکم و **هنگا** بفتح دال مهمله و سکون ناهور و نون زده و فتح کاف عری با هفت
 پیوسته ماریت که خط انغید و زرین دلار بر پشت دارد و شکم آن پایزی رنگ بود هر که را میگرد و خوار خواب
 دارد و مرض سبابت پیدا میشود و بهمان حالت می میرد هرگاه که خوابد و بهین مرض خوابد و هرگاه که وقت
 مروضه بیهوشی بر دستوی می شود که آب بست بست لویه می نوشد و در فتح تشنگی آن نمیشود پس
 فواق پیدا میگردد و میمیرد و این مایه با من کوه پیدا میشود و آتشی است نوو و دووم چون **نهر**
 تحقیق لغت اول گذشت دخت ثانی را آنکه کب تار مندی و سکون ناهور و فتح را مهمله و آخرش الله
 متصل است ماریت که زمین آن سرخی نالود و خطوط سیاه باین طوری باشد
 و رنگ شکم سفید با نقطه سیاه میشود و حلقه چشم بستنی می باشد که گاهی گزیدنیان بند میگردد و بخارات
 بواغ می رسد که آن آدمی بهر پیش میشود و بعد واپس میمیرد و از یک گز غلط نمیشود که باشد بقدر
 حی پور و جوده پور و بهر پور بسیار یافته میشود نوو و سوم **کچک** بضم کاف عری و فتح جیم
 فارسی و نون زده و کاف فارسی موقوف ماریت گلابی رنگ از سر تا دم بطول دوازده گره آتشی
 بر آن میگذرد و رنگش زرد می شود در یکاه با ضعف جگر میمیرد در یک ساله بسیار میشود نوو و چهارم **هر**
 بفتح هاء و زور و مهمله زده و فتح ناهور و راء مهمله با هفت در آخرش ماریت آتشی بر رنگ سبز سیاهی
 یک خط پایزی بر گزیش می باشد بطول کای نیم گز می باشد هر که را میگذرد همانند خواب بود و بخت می شود
 و در تمام بدن درد پیدا میشود و پس از یکاس عطش شروع میکند پس بسیار غلبه می آرد بعد فواق می شود
 میگردد و بهر بسیار در آن آدمی بر آید و میمیرد اکثر زمین حی پور و بهانی و کن و لا پور و زور پیدا میگردد
 نوو و پنجم **وس** بضم و سین بضم تار و قش و سکون و او معروفة و کسین مهمله و با معروفة ماریت
 برنگ در حقیقت و بران خطوط سیاه که از از گردن تا دم متوازی می باشد در از یک گز می باشد
 هر که را میگذرد جسم او خور از زرد میشود و شکم او نفخ میکند در آن در پیدا میگردد و بعد یک ساعت میمیرد اگر
 هنگام درد و او معلوم که سفید است داده در آب فاتر با گلوش انداخته فوراً صحت می آید و الا فلا اما جلوه
 در واپس باید هرگاه که آب سرد شود و دیگر در ظرف نشست آب گرم بریزند یا آینه زرد چون زاب بریزد روغن

تخلع و جزات ترش بر لبش بماند یا بشود و اینگونه بخوراند اگر در خون نماند جسم و میترا در شقی می شود
ضلع جگر انون و نواح سهار نور یافته می شود و در ششم درم که الفیج دال مبله و سیم زده و شش
کاف عربی و رابندی مفتوحه بافت در آخر ماریت که جلوی دو گز یا و بالا شد که چهار و نیم دست
میشوند رنگ آن فیروزی می باشد و در پیشانی آن گلی سبز رنگ بود هرگز اگر یکدگر یکس از جسم آن
خون بپایه جاری میگردد و جسم آن هر چه بخورد همه خون شود بعد سه روز جزا سخوان بحکام نمی ماند بلکه سخوان
هم خون میشود و از سکن علی لاج هر چه از آن خون بخورد دیوانه میشود در علاقه گوید که نور بسیار است
نور و متعظم تر بکسته تا قرشت با اتصال روز زده و رابله موقوفه ماریت که آن را در نواح سهار
و نیمال و گوگرد و کلسو کفتیج سین مبله و سکون سین مبله ثانیه و او مفتوحه و بافت با خورش پیوسته هم
گمونه در بقدر یک گز بود جالش پنجشتر بود که اول هر روز شسته بعد سه روز کرد و هر دو و شش را که کرد
فیصله چنانکه گرمی سبز درخت نیم می رود هرگز اگر یکدگر سهار شکم پس از یک ساعت میشود و رابله سهار
گردیده با خرق شکم عارض میگردد و بطن میزد رنگ آن رابله و میگوید که یک کبیر که خد قوفی باشد
بوزن دو و نیم در آن یک کبیر سار سار شده بنوشانند و برگ آن را سار شده بر شکم ضایع نمایند یا هم بول کنند
بابری را در آب سار شده بنوشانند و شیر بر قدر که میشت شود بنوشانند نور و و شکم اشترقی
بفتیج همزه و سکون شین همزه و رابله مفتوحه و سه فار و سکون یا تحت ای ماریت
سبز که بر پشت داغهای سفید دارد و در طول یک نیم گز بود هرگز اگر یکدگر بدیر میسید و زیر که
اول او را بخار بخند و گی بسیاری آید پس درم جسم می آید و سهار جاری میشود که خون
می آید و میزد در هفت عشره در زمین بپزاید و با نجیب باشد نور و ونهم نار را الفتیج نون الف
کشیده و فتیج را رابله بافت در آخر ماریت زرد رنگ گل سیاه دارد و بطول دوازده گره بود و ماده آن
زهر باشد البته زنان زهر دارد که بگزیدش نشه می آید و بد روز یا و بالا میزد بضلع جگر انون و جگر مالو
و نیمال می باشد تمام شد تفصیل نود و نه اقسام مار حق تعالی بطفیل نود و نه نام خود در افعال
عالم و عامل این برکت و تاثیر بخشد شش غرض نقشی است که نایا و ماند که هستی را بنیم بقالی ح
مک صاجه روزی رحمت که کن بر حال این سکین عالی و صایا لازمته العمل وصیت
یک گز شوق دارد و باید که بر گز هرگز مقابل باز شده و بر بار دست نماند خسته باشد و نه موت خود را مفوض
دان مار داند که موت باز فشان آن اکثر در افشاری می شود وصیت اگر شاق با گریه است بخل
عدا و محب نزد خود دارد و در روزی با ماری ملاقات خواهد شد که مهلت یک چشم زدن هم نخواهد

Handwritten notes in Persian script at the bottom of the page.

و صفت غافل بریزد و دران زهر مار نباشد که دندان میجوئی اگر بزائی میماند یا بعد چندی خرمنه زهر باز
پیدا میکند و کار گیر تا تمام میکند **صفت** هر چند را رساله القدر را که دفع فرمودی عطا فرموده است
بموجب دست و پا برسان را و پیش قدم را و دم آپ را بمیخین دمان موم مار را داده اند که بر آن دفع
موزی میکند پس باید که همیشه از دهن دم مار دور باشی و در در باشی گفته بشی شمع که دور کنند
زهر مار اند اگر نه تنخه خم رسول شاه صاحب مخرجم که عجیبه العمل و غریبه الفعل است نقیه را حاصل
شده که باین سبب کتاب تا تمام است اگر کسی را بر آن وقوف رسیده نهد درین رساله درج کند
کتاب کامل گردد و عجب نباشد که عمت و الا شای بهادری بکنی این رساله اندازد تنگی فرماید
در نقیه تو علم خودی جمله دفع نقصان آن میکند و نفع تجربه بطلک را در بخایان می نماید اسد شافی
پس نسخه اگر در دمان مار پس حقّه خواه ناس اندازی بقدر نمونک خود را میسر و دیگر کوتاهی سبب را
بقدر یک تولد در شیر عشرت و خشک نموده در شب بمانی سفید بریان که بقدر چار تولد باشد و بالا نهادن
در ظرف گلی نهاده بندوده که ولی که گل گشت باشد کرده در دمان را بجا که شتی تنش داده بجز روشن بر آرد
نگاه دارد یک شانه از آن را روغن داده که دگر بستر بخواند و با پیش شیر کا و بنوشاند هر قدر که میسر گردد اگر کسی
و اسهال برود باز همین قدر بدنه نسخه و دیگر اگر از گزیده چشمان خود را نگراندیده باشد که بکسب کسب هر چه
را چند شعله بر وضع ماکزیده زده چنانکه خون را بخارید و آب سائیده بر آنجا که تاز بر جذب شود و
اگر کار کرد و دیگر چرخ چرخه دو تولد را بابت و یکانه فلفل سیاه در آب سبچ تولد سائیده بنوشاند
پایانگاه از شیر عشرت یا شیر زوم سائیده بزخم ضا و سازد و دیگر آب الیوک رسائیده بزخم ضا نماید که
موجب است اگر چشمان گردانیده باشد پس او بیل در درو چشم کشد یعنی مغز دندان را داده کند و سببی
که میان دورده باشد دور کند و بر آرد را جدا کند در آب سائیده در یک چشم کشد آب بسیار از چشم رود
و از نلک این گردد و دیگر نوشاندن شیر و روغن گا و فربل زهرار است و دیگر تاش یا کاشک غصه
موضعی سوسن فربل زهرار است و دیگر را در توای حکیم چسبند خالصا سبب سله اند الران بنیر بود
که این حبالبی که منسوب بنا دی استاد مخرجم خورجی است بسیار موجب است صفت آن
دوست درخت جینی و شرک درخت آن و پوست درخت هموه و شرک آن و پوست درخت کبان و
شرک آن و پوست درخت نیب و شرک آن و پوست درخت آکه و شرک آن و پوست درخت انزو
شرک آن و پوست درخت انکا که هر چه باشد درخ نگهید و شرک آن و پنج سانه و شرک آن و پنج گاه
و پنج لیر سفید شرک آن و پوست درخت آکه و شرک آن و پوست درخت سیه و دو نیم تولد و موی سر آدمی

ز بهر سنگد صاحب بهادر الی کبود تپه بودندی و غیره دام فیضانهم و امیر حسانهم بهار نیز یاد نماید
 یمنح المظفر فی القرقطاس د نمبر اشعور کاشیہ ریمیم فی القرقطاس
 فہرست مارا می آتشی و آب
 مارا تشی مارا تشی مارا تشی

| نام | نمبر کیفیت | نام | نمبر کیفیت | نام | نمبر کیفیت |
|-----------------|------------|----------------|------------|--------------|------------|
| اگن جہاڑ | ۱ | سینہ سچور | ۱۹ | تربیل | ۲۰ |
| انص | ۲ | تیلیا پتہرا | ۲۰ | کنس | ۲۱ |
| ہرن کوتیا | ۳ | اگر تپہرا | ۲۱ | کنس ہدیا | ۲۲ |
| رتورا | ۴ | شش کا تپہرا | ۲۲ | کنس کوڑ | ۲۳ |
| کال کتہ | ۵ | پہسی پتہرا | ۲۳ | سیاورا | ۲۴ |
| پہول پارس | ۶ | تیلیا کرندی | ۲۴ | تنتر | ۲۵ |
| پدم | ۷ | کاتہا کرندی | ۲۵ | پوریا ملک | ۲۶ |
| ہدیا ایج میس | ۸ | کنسہ کرندی | ۲۶ | تیا کر | ۲۷ |
| دود سیا ایج میس | ۹ | تاہر کرندی | ۲۷ | تلکھی مالن | ۲۸ |
| تاہنا بستی | ۱۰ | پاسر وندی | ۲۸ | ناگر اہریوا | ۲۹ |
| پہولا بستی | ۱۱ | شوکار | ۲۹ | آتشی ہریوا | ۳۰ |
| سنگڑ | ۱۲ | تیر مار | ۳۰ | ہدیا ناگر | ۳۱ |
| گاگر کرس | ۱۳ | بنیسرا | ۳۱ | سپہرا | ۳۲ |
| چھون والہ | ۱۴ | ہرنیا میس | ۳۲ | گہرا | ۳۳ |
| تیلیا | ۱۵ | اساورا میس | ۳۳ | کنسہ گہرا | ۳۴ |
| چوڑیا | ۱۶ | چتراولا | ۳۴ | سیلا | ۳۵ |
| کچور | ۱۷ | سینڈیا چتراولا | ۳۵ | سیتھو | ۳۶ |
| کلا تچ | ۱۸ | گلپیا | ۳۶ | سینڈیا گیتھو | ۳۷ |

آباد کنڈیش کر زینڈیش الہی شہا دہ بھگوان

| کتاب | کتاب | کتاب | کتاب |
|------|------|------|------|
| نام | نام | نام | نام |
| ۶۲ | ۳۳ | ۱ | ۱۵ |
| ۶۳ | ۳۴ | ۲ | ۱۶ |
| ۶۴ | ۳۵ | ۳ | ۹۹ |
| ۶۵ | ۳۶ | ۴ | ۲۸ |
| ۶۶ | ۳۷ | ۵ | ۲۹ |
| ۶۷ | ۳۸ | ۶ | ۳۰ |
| ۶۸ | ۳۹ | ۷ | ۳۱ |
| ۶۹ | ۴۰ | ۸ | ۳۲ |
| ۷۰ | ۴۱ | ۹ | ۳۳ |
| ۷۱ | ۴۲ | ۱۰ | ۳۴ |
| ۷۲ | ۴۳ | ۱۱ | ۳۵ |
| ۷۳ | ۴۴ | ۱۲ | ۳۶ |
| ۷۴ | ۴۵ | ۱۳ | ۳۷ |
| ۷۵ | ۴۶ | ۱۴ | ۳۸ |
| ۷۶ | ۴۷ | ۱۵ | ۳۹ |
| ۷۷ | ۴۸ | ۱۶ | ۴۰ |
| ۷۸ | ۴۹ | ۱۷ | ۴۱ |
| ۷۹ | ۵۰ | ۱۸ | ۴۲ |
| ۸۰ | ۵۱ | ۱۹ | ۴۳ |
| ۸۱ | ۵۲ | ۲۰ | ۴۴ |
| ۸۲ | ۵۳ | ۲۱ | ۴۵ |
| ۸۳ | ۵۴ | ۲۲ | ۴۶ |
| ۸۴ | ۵۵ | ۲۳ | ۴۷ |
| ۸۵ | ۵۶ | ۲۴ | ۴۸ |
| ۸۶ | ۵۷ | ۲۵ | ۴۹ |
| ۸۷ | ۵۸ | ۲۶ | ۵۰ |
| ۸۸ | ۵۹ | ۲۷ | ۵۱ |
| ۸۹ | ۶۰ | ۲۸ | ۵۲ |
| ۹۰ | ۶۱ | ۲۹ | ۵۳ |
| ۹۱ | ۶۲ | ۳۰ | ۵۴ |
| ۹۲ | ۶۳ | ۳۱ | ۵۵ |
| ۹۳ | ۶۴ | ۳۲ | ۵۶ |
| ۹۴ | ۶۵ | ۳۳ | ۵۷ |
| ۹۵ | ۶۶ | ۳۴ | ۵۸ |
| ۹۶ | ۶۷ | ۳۵ | ۵۹ |
| ۹۷ | ۶۸ | ۳۶ | ۶۰ |
| ۹۸ | ۶۹ | ۳۷ | ۶۱ |
| ۹۹ | ۷۰ | ۳۸ | ۶۲ |
| ۱۰۰ | ۷۱ | ۳۹ | ۶۳ |

تاج

